

دبیر کمیته کردستان محمد آسگران  
Tel: 00491635112025  
E-mail: asangaran@aol.com

مسئول ارتباطات شهرهای کردستان عبدل گلپریان  
Tel: 00358 405758250  
E-mail: abdolgolparian1@gmail.com

# ایسکرا

## ۶۲۷

اساس سوسیالیسم  
انسان است.  
سوسیالیسم  
جنبش بازگرداندن  
اختیار به انسان است.



منصور حکمت

www.iskraa.net

نشریه کمیته کردستان حزب کمونیست کارگری ایران

www.m-hekmat.com

چهارشنبه ها منتشر میشود

۲۴ خرداد ۱۳۹۱، ۱۳ ژوئن ۲۰۱۲

سرمدییر عبدل گلپریان

## ناسیونالیستها و کمونیستها

## «جنگ و دعوا، آستی و انشعاب دو جناح حزب دمکرات بر سر منافع مردم نیست»



اینکه وارد بررسی این پروسه بشویم، اجازه بدهید برای شنوندگان عزیز انشعابات تا کنون انجام شده صفحه ۳

مورد سیر و علل انشعابات توضیح بدهید، شما، این اتحاد و پروسه نزدیکی آنها را چگونه می بینید؟

**نسان نودینیان:** در چند هفته گذشته در سایتها و میدیای این احزاب مطالب و بحثهای نسبتا زیادی در ارتباط با پروسه اتحاد این دو جناح از حزب دمکرات را دیده ایم. پروسه اتحاد این دو جناح از حزب دمکرات امروز و ابتدا به ساکن شروع نشده است. قبل از

متن پیاده شده مصاحبه آوات فرخی از تلویزیون ایسکرا با نسان نودینیان در مورد اتحاد دو جناح حزب دمکرات.

**آوات فرخی:** در سایتها و میدیای دو جناح حزب دمکرات، (حزب دمکرات کردستان - ایران و حزب دمکرات کردستان) بحث های زیادی در ارتباط با اتحاد دو حزب دمکرات گرم است. نسان نودینیان برای شنوندگان ما در

ایشان یادآوری کنم که "غیرچپ"ها به چه شیوه ای با چپها تعامل کرده اند. قتل عام چپها در شیلی بدنبال کودتای درانه غرب، ژنرال پینوشه را به ناسیونالیستهای طرفدار "تعامل" یادآوری می کنم. قتل عام کمونیستها توسط سوهارتو در اندونزی دهه ۶۰ قرن گذشته، قتل عام چپها در آرژانتین و دیگر کشورهای آمریکای لاتین. کودتای یونان و سرکوب کمونیستها در دهه ۶۰ میلادی قرن گذشته. کودتای پرتغال بدنبال بالا گرفتن نفوذ چپها در این کشور در دهه ۷۰ میلادی قرن گذشته. راه دوری نرویم. به مواردی که برای ناسیونالیستهای کرد آشناست است بپردازیم. این کدام نیرو بود که به جای تعامل سرکوب کرد، قیاده موقت "غیرچپ" که افسار دست جمهوری اسلامی بود، یا چپهای کردستان ایران؛ کومه له و پیکار "چپ" یا حزب دمکرات ناسیونالیست "غیرچپ" که با قلدری می خواست همه در برابر سرکوب و زورگویی هایش سکوت کنند؟! نیروهای راست و سرکوبگر اصلا عادت کرده اند که اگر کمونیستها به زورگویی و قلدری تمکین نکردند، "تعامل" نکرده اند! تیولداري يك جامعه پنج شش میلیونی را در کردستان عراق به يك سروك عشیره داده اند و خون مردم را در شیشه کرده اند، حالا یکی پیدا می شود و در صف همین سرکوبگران، به کمونیستها می گوید "تعامل" بکنید! دوست عزیز لطفا خودتان کمی کوتاه بیایید. از زن کشی،



ناصر اصغری

یکی از خوانندگان سلسله مطالب "بی بی سی و سنج" به نام "آرمان" زیر یکی از این نوشته ها چند کامنت گذاشته است که یادآوری چند نکته در حاشیه آن کامنتها خالی از لطف نیست.

وی در کامنت اولش در وبلاگ بعد از براندن چند متلک و حرف بی ربط، از جمله نوشته است: "بی غرض و مرض عرض می کنم؛ پایگاهی ندارید عزیزم! نه در شهر و نه در روستا. نه در میان کارگران نه میان چپی و ساوه". من هم همانجا در جوابش نوشتم: "هر وقت توانستیم در ایرانی بدون سایه شوم جمهوری اسلامی يك نظرسنجی داشته باشیم که ناسیونالیستهای طرفدار بوش از کمونیستها در کردستان بیشتر طرفدار دارند، آنوقت من ادعای شما را قبول می کنم. و گرنه شما چنین ادعا می کنید و من برعکسش". آرمان در جواب آن کامنت چند کلمه حرف حساب دارد که باید به آنها جواب داده شود. وی می نویسد: "اساس و زیربنای تفکر چپ تقابل است نه تعامل!!" از دایره اطلاعات تاریخی دوستان آرمان خبر ندارم؛ اما درباره "تعامل" لازم می دانم به

## پیام مادر فرزند کمانگر به مناسبت مراسم یادی از فرزاد! فرزاد فقط فرزند من نبود همه انسانهای شریف دنیا بود. این را از زنان و مردان افغانستان پیرسید از مردم کردستان عراق پیرسید



فرزاد فقط فرزند من نبود فرزند همه انسانهای شریف دنیا بود. اینرا از زنان و مردان افغانستان پیرسید از مردم کردستان عراق پیرسید از هر جایی که شما ها زندگی می کنید. حرکت فرزاد از کردستان شروع شد و هم اکنون به سراسر جهان گسترش یافته است.

صفحه ۲

۳۰ خرداد ۶۰ گفتگوی رادیو انترناسیونال با منصور حکمت صفحه ۴

جمهوری اسلامی ایران به جرم جنایت علیه بشریت محاکمه می شود! صفحه ۵

زندگی نامه من (بخش هجدهم) / سهیلا شریفی صفحه ۶

اخبار کارگری از شهرهای کردستان صفحه ۷

صفحه ۲

# آزادی، برابری، حکومت کارگری!

## از صفحه ۱ ناسیونالیستها و ...

کودک آزاری، کارگر کشی، همدستی با جمهوری اسلامی و غیره دست بردارید؛ حقوق مردم را بپردازید؛ با کارگران مثل انسان برخورد کنید؛ به آزادی بیان و تشکل و غیره دست درازی نکنید، قول مساعد می‌دهم که با شما تعامل کنیم. ما اما در برابر زور و ستم و استثمار، سکوت نخواهیم کرد. می‌دانم که به این کمونیست ماکسیمالیست و کوتاه نیا، عادت ندارید. شما هم عادت می‌کنید.

دوستان آرمان کمی پائین تر نیز می‌گویند: "تصور کن سایه ی شوم این حکومت از سر من و تو نیز رخت برچیند؛ شما و رفقای تان قدرت و حاکمیت را در دست بگیرید؛ با دیگرانی که پیرو مکاتب الهی هستند. مسلمان و بهایی و ... و یا ناسیونالیست هستند و یا ... چه خواهید کرد؟؟ بر سرشان چه بلایی خواهید آورد؟؟" فقط باید گفت که جالب است. کسانی که قتل عام "غیرخودیها" را در کارنامه خود دارند، می‌خواهند که از کمونیستها قول و اطمینان بگیرند. مگر این هیئت ناسیونالیست نبود که قصد داشت هر گروه غیرآریائی را نابود کند؟ کمر به نابودی یهودیها، کمونیستها و همجنسگرایان بسته بود. مگر این صدام حسین ناسیونالیست نبود که در شناسنامه افراد "قومیت" دیگران را قید می‌کرد و کورر کرور برای ناسیونالیسم نازش آدم کشت؟ مگر این اسرائیل خیلی ناسیونالیست "غیرچپ" نیست که شهروندان درجه یک و درجه دو دارد؟! کشتارهای دسته جمعی در رواندا که ریشه در قوم پرستی و ناسیونالیسم داشت، کشتار و قتل عامها در بوسنیا و افغانستان و غیره را که بخاطر "قوم برتر" شان صورت می‌گرفتند را به ناسیونالیستها یادآوری می‌کنم. انسان یا باید تاریخ را نماند و یا آرزو کند که دیگران تاریخ را فراموش کرده اند که این چنین طلبکارانه حرف بزند.

دوست ناسیونالیستمان، آرمان، در پایان کامنتش می‌گوید: "از هندو و بودایی و مسیحی و یهودی و مسلمان و ... همه و همه را مرتجع

کمونیستها را وادار به سکوت کرد. انتظار می‌رود چنین کسانی، اگر در باورهایشان تغییری ایجاد نشده است، حداقل سکوت کنند. دیگران شعور دارند و کارنامه ناسیونالیسم را خود می‌دانند.

## کمونیستها و ناسیونالیستها

یک واقعیت بدیهی این است که هر جایی که یک کمونیستی پیدا شود، در هر کارگاه و کارخانه‌ای، در هر مدرسه و محله‌ای، در هر شهر و روستائی، او را بعنوان مدافع انسان و مدافع برابری می‌شناسند. هر جا کمونیستی بوده باشد، در صف اول دفاع از آزادی و برابری بوده است. مدافع قاطع حق زن، حق کودک، حقوق کارگران، آزادی بیان و تشکل و مدافع حقوق شهروندی برابر برای همه، صرفنظر از رنگ پوست و زبان و محل تولد و غیره بوده است. هر جا خواسته اند جامعه‌ای را سرکوب کنند، سرکوب کمونیستها را جشن گرفته‌اند که دیگران صدایشان در نیاید. آیا ناسیونالیستها می‌توانند ادعا کنند که کسی امید به آینده روشن با سر کار آمدن آنها دارد؟ آیا ناسیونالیستها می‌توانند ادعا کنند که هر جایی که صدائی بر علیه نابرابری و فقر و فلاکت بوده، آنها این صدا بوده و یا این صدا را نمایندگی کرده‌اند؟ اتفاقا هر جا نسل کشی بوده، ناسیونالیستها قاتلین اصلی بوده‌اند. صدها نمونه می‌شود آورد: رواندا، بوسنیا، فلسطین، قتل عام آرامنه در ترکیه عثمانی، آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی، قتل عام یهودیان در جنگ جهانی دوم و و. هر جا سرکوبی بوده، ناسیونالیستها و قوم پرستان سرکوب کنندگان اصلی بوده‌اند.

بنابر این کسی که طرفدار ایدئولوژی‌ای است که نفرت و نسل کشی تبلیغ می‌کند، بهتر است خاموش بماند. بهتر است چوب در لانه زنبور نکند. و در عین حال، ما همانقدر که مذهب و جهالت مذهبی را افشا می‌کنیم، مجبوریم ناسیونالیسم و نفرت پراکنی ناسیونالیستی را هم افشا و طرد کنیم.

۸ ژوئن ۲۰۱۲

## از صفحه ۱ پیام مادر فرزاد ...

مجبور به ترك تحصیل بودند. فرزاد را به جرم توضیح این ناعدالتیها کشتند.

فرزاد عضو هیچ سازمانی، حزبی، و گروه خاصی نبود. اما با مرگش حزبی را بنیان نهاد که در سراسر دنیا میلیونها انسان عضو آن شدند. حزب انسان بودن، حزب انسانیت. من می‌دانم که در جهان میلیونها انسان شریف عضو آن هستند و از اینجا به تك تك آنان سلام و درود می‌فرستم.

من بارها گفته ام و باز خواهم گفتم، تا گرسنگی هست، تا نابرابری هست، تا انسانیت زنده است فرزاد و فرزادها نخواهند مرد. این را من همیشه گفته‌ام که، فرزاد فقط فرزند من نبود فرزند همه انسانهای شریف دنیا بود. اینرا از زنان و مردان افغانستان پرسیدم از مردم کردستان عراق پرسیدم و از هر جایی که شما ها زندگی می‌کنید. حرکت فرزاد از کردستان شروع شد و هم اکنون به سراسر جهان گسترش یافته است.

عزیزان من، من افتخار می‌کنم که چه خانواده بزرگی دارم، خانواده ای به وسعت جهان، و میلیونها انسان شریف در آن ثبت نام کرده‌اند، که راه این انسانها راه فرزاد و صدای آنان صدای فرزاد است.

می‌دانم از کردستان تا هر جای دیگر دنیا، صدایی علیه گرسنگی، علیه نابرابری، علیه نا عدالتی بلند شود آن صدا برای من آشناست. من آن صدا را می‌شناسم. من آن صدا را در آغوش بزرگ کرده‌ام. آن صدای فرزاد و همراهان فرزاد در سراسر جهان است. او کسی بود که قلبش را به انسانی به کودکی می‌داد که صدای این اعتراض را به چهار گوشه جهان برساند.

شما این پیام مرا به هر زبانی که می‌دانید به جامعه جهانی برسانید. باز به همه آزادیخواهان جهان درود می‌فرستم.

سلطنه مادر فرزاد کمانگر.

روز شنبه ۹ ژوئن ۲۰۱۲ در دانشگاه فرانکفورت مراسمی به یاد فرزاد کمانگر بر گزار گردید که پیام مادر فرزاد توسط محمدمامین کمانگر در این مراسم قرائت شد.

همراهان و هم سنگران فرزاد! درون به همه شماها. از دور دست و رویتان را می‌بوسم. عزیزانم تا زمانی که شماها ادامه دهندگان راه و اهداف فرزاد هستید و تا زمانی که بشریت زنده است فرزاد زنده است. من هم اکنون در میان شماها نیستم تا صدا بر آورم که تمام همراهان و همفکران فرزاد در هر کجای دنیا که قرار دارید، پسران من، برادران من، دختران من و خواهران من هستید.

من به وجود همه شما ها ادامه دهندگان راه فرزاد افتخار می‌کنم. من آنجا نیستم تا فریاد بر آورم، تا بگویم که فرزاد را کشتند چون از گرسنگان و پا برهنگان عالم دفاع می‌کرد.

## عزیزانم!

مردم گرسنه‌اند و دنیا زیر فشار گرسنگی است. صدای فرزاد کمانگر، صدای این معلم، صدای گرسنگان، صدای پا برهنه‌ها بود. صدای دانشجویان در بند، صدای کارگران بی‌کار بود.

صدای این معلم، صدای اعتراض دانش آموزانی بود که نه کفشی پیا و نه لباسی درست و حسابی به تن دارند. صدای این معلم صدای خانه بدوشانی بود که سالیان سال است خانه و کاشانه‌ای ندارند. او زندگی این انسانها را با زندگی لوکس مشتکی مفت خور سرمایه دار مقایسه می‌کرد و همیشه این نابرابری را توضیح می‌داد. این ناعدالتی را به شاگردانش می‌گفت و اعتراض به این ناعدالتی را امر تهیدستان و مزدبگیران، درس می‌داد.

شاگردانی که هر سال به علت فقر و نداری خانواده برای اینکه گوشه‌ای کاری را بدست آورند

## از صفحه ۱ «جنگ و دعوا» ...

در حزب دمکرات را کوتاه بگویم. سه انشعاب در حزب دمکرات از سال ۱۳۵۷ بعد روی داده است. انشعاب اول به رهبری غنی بلوریان یا گروه پیروان کنگره ۴ در سال ۱۳۵۸ اتفاق افتاد. پیروان کنگره ۴ (غنی بلوریان) که طبق برداشت آتموقعشان جمهوری اسلامی يك نظام ضد امپریالیستی بوده و بدین سبب حزب دمکرات کردستان می بایست قبل از مطرح کردن خواست ملی از نظام تازه تاسیس شده جمهوری اسلامی حمایت می کرد. اینجا به این مساله اشاره بکنم، خارج از اینکه رهبری آتموقع حزب دمکرات در مورد ضد امپریالیستی بودن جمهوری اسلامی و خمینی چگونه فکر میکرده، تمایل به همکاری و نزدیکی به خمینی را بارها اعلام کرده بود. قاسملو بارها به خمینی پیام های لبیک فرستاد. در گرما گرم مقاومت مردم کردستان، این حزب دمکرات بود که ستونهای نظامی و لجستیکی ارتش جمهوری اسلامی را حمایت میکرد. حزب دمکرات از همان روزهای اول سرنگونی حکومت پهلوی سودای شرکت در حکومت مرکزی و سهم خواهی از جمهوری اسلامی را در سر داشت. در هر حال با وجود تمام این سازشها اولین انشعاب در کنگره چهارم حزب دمکرات با جدا شدن تعدادی از رهبران و کادرهای این حزب به رهبری غنی بلوریان عملی شد. (اینجا این را اضافه کنم که غنی بلوریان يك زندانی با سابقه در دوره نظام پهلوی بود که با شروع ناراضیتهای ما در ایران قبل از قیام بهمن ماه سال ۱۳۵۷ از زندان آزاد شد)

انشعاب دوم در سال ۱۹۸۸ در مقطع برگزاری کنگره ۸ این حزب بود. این انشعاب هم در دل اوضاع سیاسی بسیار متفاوتی عملی شد. در آن سالها حزب دمکرات درگیر يك جنگ داخلی با کومه له (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) بود. ما (کومه له) در مقابل اعمال سیاست های بغایت ضد آزادی بیان و ضد کمونیستی این حزب ایستادیم. این حزب در بوکان تعدادی از کمونیستهای سازمان پیکار را در روز روشن در مقابل چشمان مردم تیرباران کرد و این

کمونیستهای انقلابی را قتل عام کرد. به شوراها روستاها حمله می کرد و تاب دیدن قدرت و حاکمیت شورایی مردم و زحمتکشان را نداشت. به مقرر کومه له در اورامان شیبخون زد و تعداد زیادی از کادرهای کمونیست در کومه له را قتل عام کرد. در این مصاحبه کوتاه مجال بررسی سیاستهایی که منجر به جنگ حزب دمکرات با کومه له شد را نداریم. در هر حال جنگ و مقابله کومه له علیه قدر قدرتی حزب دمکرات در جامعه کردستان انعکاس بسیار وسیع و توده ای داشت. مردم شهر و روستاهای کردستان با صدور قطعنامه و نامه های اعتراضی در محکومیت حزب دمکرات عملا از کومه له حمایت کردند. يك انزوای سیاسی جدی در جامعه کردستان به حزب دمکرات تحمیل شد. این انزوای سیاسی و شکست های نظامی پی در پی نیروهای مسلح پیشمرگ حزب دمکرات در درون این حزب بحران جدی ایجاد کرده بود. انسجام صفوف این حزب از بین رفته بود. در نتیجه این بحران بود که انشعاب دوم در حزب دمکرات پیش آمد. جناحی از رهبری حزب که توسط عبدالله حسن زاده رهبری میشد به اسم (حزب دمکرات کردستان ایران - رهبری انقلابی) در سال ۱۹۸۸ جدا شد. البته در سال ۱۹۹۷ این دو جناح از حزب مجدد متحد شدند. با حزب دمکرات کردستان ایران مجددا متحد و یکی شدند.

انشعاب سوم به رهبری عبدالله حسن زاده دبیر کل سابق حزب در دسامبر سال ۲۰۰۶ - آذر ماه ۱۳۸۵ بود.

جناح انشعابی (حزب دمکرات کردستان) اساسا بر این ادعا پافشاری می کردند که جناح مصطفی هجری در رهبری این حزب قدرت را قبضه کرده و مخالفین سیاسی را سرکوب میکنند. این يك محور از دلایل انشعاب بود. اما به نظر من مساله اساسی تر بحران سیاسی در این حزب بود. این انشعاب در دل يك شرایط ویژه در منطقه خاورمیانه در عراق در این حزب شدت پیدا کرد. بعد از دخالت نظامی آمریکا در عراق و سقوط صدام، کل اپوزیسیون راست ایران و

فدرالیستهای کردستان ایران و مشخصا حزب دمکرات استراتژی و سیاست و امید این دوره خود را به دخالت نظامی آمریکا در ایران گره زدند. حزب دمکرات امیدوار بود که به زودی ارتش آمریکا برای سرنگونی جمهوری اسلامی، ایران را میکوبد و سناریوی عراق در ایران تکرار میشود. در عراق رهبر یکی از احزاب کردی اتحادیه میهنی جلال طالبانی به ریاست جمهوری رسیده بود. اینها فکر می کردند که این حزب و نیروی مسلحش هم در رکاب ارتش آمریکا راهی کردستان ایران میشوند و سناریوی درست شبیه کردستان عراق ایجاد میشود، دولت مرکزی فراری داده میشود و تحت حمایت آمریکا اداره امور کردستان ایران به حزب دمکرات و ناسیونالیستها سپرده میشود و به این ترتیب به فدرالیسمشان میرسند. در ادبیات کمونیسم کارگری ما بارها در باره این رویارها صحبت کرده ایم. انبوه عظیمی از نوشته در ارتباط با امید بستن احزاب ناسیونالیست کرد به حمله نظامی آمریکا و باز شدن اقبال رهبران این احزاب موجود است. در هر حال انشعاب سوم در دل این بحران منطقه ای و در واقع بحران و بن بست سیاسی حزب دمکرات بوقوع پیوست.

## آوات فرخی: حزب دمکرات

يك حزب اپوزیسیونی است، انشعاب و اتحاد در این حزب چه انعکاسی در میان مردم دارد. آیا انشعاب آنها به تکه تکه شدن اتحاد مردم ضربه زده و اکنون که پروسه اتحاد را در پیش گرفته اند به اتحاد مردم کمک میکند؟

## فسان نودینیان: بله حزب

دمکرات با هر دو جناح فعلا موجود يك حزب اپوزیسیونی است. اینها نماینده بورژوازی کرد و ناسیونالیسم کرد در کردستان ایران هستند. از پیشینه و سابقه قابل توجهی برخوردار هستند. به همین دلیل ما میدانیم که جامعه کردستان ایران هم جامعه ای طبقاتی است. بالطبع طبقات دارا و بورژوازی بویژه آن دسته از بورژواها و مالکین که از قبل رنج و کار مزدی کارگران و زحمتکشان زندگی مجلل و فرعونی دارند طرفدار این حزب هستند و

گرایش ناسیونالیستی که با راه حلهای روز از قبیل فدرالیسم و خودمختاری و راه حل آمریکایی برای مساله کردستان هستند، از وابستگی، هوادارن و متحدین حزب دمکرات می باشند. بخشهایی از گرایشات سیاسی ناسیونالیست و طرفدار جمهوری اسلامی هم به این حزب وابسته و طرفدارش هستند. بها ادب که نماینده مجلس شورای اسلامی و از بورژواهای شهر سنندج بود به حزب دمکرات و برنامه های این حزب تمایل جدی داشت. کم نیستند از این قبیل روشنفکران ناسیونالیست و طبقات دارا و مالکین که طرفدار حزب دمکرات نباشند.

در هر حال مشاهده شما درست است. قطعا هر انشعاب و جدایی و متحد شدن این جناحها از حزب دمکرات در میان این اقشار تاثیر دارد و به منافع آنها ربط خواهد داشت. اما ترکیب جمعیتی و تعداد شهروندان جامعه کردستان میلیونی است. طبقه کارگر و خانواده های آنها همراه با خیل عظیم زحمتکشان شهر و روستا هیچ منافع مشترکی با حزب دمکرات ندارند. این جمعیت عظیم چند میلیونی از سه دهه گذشته طرفدار چپ و کمونیسم بوده اند. مساله احزاب ناسیونالیست دفاع و تامین منافع مردم، طبقه کارگر و مزدبگیران جامعه نیست. اینها ربطی به منافع و حقوق پایه ای مردم زحمتکش ندارند. به مساله زنان بی ربط هستند. با مذهب و مردسالاری دعوائی ندارند. به لحاظ سیاسی مردم کردستان تجارب بسیار طولانی از سه دهه گذشته در ارتباط با سیاستهای این حزب با جمهوری اسلامی دارند. در همین یکسال گذشته خالد عزیزی از رهبری حزب دمکرات کردستان اعلام کرد که قصد مذاکره با جمهوری اسلامی را دارد. اعلام این سیاست در شرایطی بود که دسته دسته زندانیان سیاسی در زندانهای جمهوری اسلامی حلق آویز میشدند و فرزند کمانگر همراه ۵ تن دیگر از همزمان مبارز او اعدام شده بودند. اینها میخواستند با جمهوری اسلامی مذاکره کنند. وقتی این سیاست سازشکارانه آنها شکست خورد گفتند که جمهوری اسلامی استعداد مذاکره را ندارد. اینکه ما بکرات گفته ایم و نوشته

ایم که این حزب به منافع مردم کردستان ربطی ندارد، بدلیل اتحاد همین سیاستها است. اینها مساله شان تامین منافع مردم نیست، دردشان درد مردم نیست و در نتیجه اتحاد اینها پیروزی مردم نیست.

## آوات فرخی: با صحبتهای شما

که میگویند اینها به منافع مردم بی ربط هستند موافقم. پیام ما به مردم چی هست؟

## فسان نودینیان: ما بکرات گفته

ایم که جامعه کردستان تحزب یافته است. و به بیانی دیگر احزاب سیاسی در کردستان محمل جمع کردن نیرو و قدرت در میان طبقات اجتماعی هستند. ما ضمن اینکه تحولات سیاسی احزاب سیاسی را تعقیب و در معرض قضاوت جامعه قرار میدهم، به توهمات و ناروشنی ها هم جواب میدهم. به نظر من مردم کردستان سی سال است که حزب دمکرات را تجربه کرده اند. فراخوان من این است که حول سیاستهای حزب کمونیست کارگری ایران متشکل شوند. برنامه يك دنیای بهتر را بعنوان تامین منافعشان برای دستیابی به يك دنیای بهتر را تقویت کنند. حول حزب کمونیست کارگری ایران سازمان و شبکه های مبارزاتی و اعتراضی خود را سازمان دهند. هم اکنون تصویر جامعه کردستان تصویری سیاسی، چپ، سرخ و کمونیستی است. شهرهای کردستان با اول ماه مه های باشکوه روز جهانی کارگر، با مراسمهای روز جهانی زن، با فستیوالهای دفاع از حقوق کودکان، با اعتصابات و اعتراضات وسیع رادیکال علیه جمهوری اسلامی تعریف و شناخته میشوند. ما مردم کردستان، کارگران، زنان و جوانان را فرا میخوانیم که در شبکه های سازمانیافته اعتراضی حول سیاستهای حزب کمونیست کارگری متحد و متشکل شوند. همچنانکه در این مصاحبه گفتیم، انشعاب احزاب ناسیونالیست و از جمله حزب دمکرات شکست مردم نیست. همچنانکه اتحاد آنها پیروزی مردم در کردستان نیست.

## ۲۰ سال گذشت: ۳۰ خرداد ۶۰ گفتگو با راديو انترناسیونال

۲۳ خرداد ۱۳۷۹



راديو انترناسیونال: اجازه بدهید

با يك نقل قول از مقاله "تاریخ شکست نخوردگان" که در سال ۱۳۷۵ بچاپ رسید، شروع کنیم. شما در پایان این مقاله نوشته اید:

"بالاخره، انقلاب ۵۷ مثل اکثر انقلابات، نهایتاً نه با فریب و صحنه سازی، بلکه با سرکوبی خونین به شکست کشیده شد. فاصله ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۶۰ تمام آن فرصتی بود که اسلام و حرکت اسلامی با همه این سرمایه‌گذارها و تلاشها توانست برای موکلین مستاصل رژیم شاه بخرد. و البته از این بیشتر نیاز نداشتند. در تاریخ واقعی ایران، ۳۰ خرداد به ۱۷ شهریور می‌چسبد و حلقه بعدی آن است."

این نوشته شما کاملاً با تصور عمومی از انقلاب ۵۷ متفاوت است. در تصور عمومی جمهوری اسلامی حاصل انقلاب ۵۷ است. ولی شما جمهوری اسلامی را به رژیم سلطنت ۱۷ شهریور را که سرکوب خونین جنبش انقلابی مردم توسط رژیم شاه بود را به ۳۰ خرداد وصل کرده‌اید و این دو تاریخ را دو مقطع از سرکوب انقلاب نامیدید. چرا؟

**منصور حکمت:** بنظر من هر انسان بیطرفی که به آن تاریخ نگاه کند (و من توصیه می‌کنم که بخصوص کسانی که خودشان تجربه زنده‌ای از آن دوران ندارند، حتماً آن تاریخ را بازبینی کنند) می‌بینند که ماجرا چنین بود که مردم علیه استبداد سلطنتی با پلیس مخفی‌اش، با زندانهایش، با شکنجه‌هایش پیاختستند. در آن جامعه آزادی بیان

وجود نداشت، آزادی مطبوعات وجود نداشت، آزادی تشکل و فعالیت اتحادیه کاری وجود نداشت، آزادی فعالیت‌های سوسیالیستی وجود نداشت، آزادی هیچگونه فعالیت سیاسی وجود نداشت. يك حکومت مستبد، فردی، متکی به ارتش، پلیس و پلیس مخفی بود. جامعه‌ای بود دستخوش بیشترین نابرابری اقتصادی، فقر عظیم در کنار ثروتهای انبوه. مردم علیه اینها پیاختستند، برای برابری، برای آزادی از چنگال اختناق سیاسی و استثمار اقتصادی. این به انقلاب ۵۷ معروف شد.

وقتی معلوم شد که رژیم شاه از سرکوب این جنبش ناتوان است، جنبش اسلامی که بعنوان يك جریان مترجع، علیه مدنییت، علیه مدرنیسم اجتماعی، علیه حقوق زنان، علیه رشد، يك جنبش عقب مانده ارتجاعی، از قدیم در گوشه‌ای از جامعه ایران بود، پر و بال می‌گیرد. یکی از شخصیت‌های این جنبش، یعنی خمینی، که در عراق تبعید بود را برمی‌دارند و به پاریس می‌برند و زیر نورافکن می‌گذارند. از آن وقت رسانه‌ها و دولت‌های غربی وسیعاً جریان اسلامی را بعنوان آلت‌ناتیوی که می‌تواند و باید جای حکومت شاه بنشیند تبلیغ می‌کنند. بالاخره ژنرال هوپیزر از طرف دولت آمریکا می‌آید با ارتش صحبت می‌کند و وفاداری ارتش را به خمینی می‌گیرد. بخش بزرگی از اپوزیسیون ملی و سنتی آن موقع، جبهه ملی و حزب توده و غیره به جریان اسلامی اعلام وفاداری می‌کنند و جریان اسلامی به این ترتیب به صدر مبارزه علیه سلطنت رانده می‌شود.

مردم بر خلاف میل جریان اسلامی قیام می‌کنند، قیام ۲۲ بهمن، و بالاخره ارتش شاه را در يك رو در روی نظامی شکست می‌دهند. اما محصل این روند پیدایش يك حکومتی است تحت رهبری و کنترل جریان اسلامی.

منتهی آن دو سال و نیمی که از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ می‌گذرد، به معنی اخض کلمه هنوز دوره حکومت جمهوری اسلامی نیست... يك دوره نسبتاً باز فعالیت سیاسی است که دولت زوروش نمی‌رسد وسیعاً سرکوب کند، هر چند چماقداری هست، چاقو کشی هست، اسلام‌گرایی هست. خلخال‌های همان موقع برای رژیم جلادی می‌کند، با این وجود رژیم این قدرت را ندارد که جنبش همچنان رو به اعتدالی مردم را به آن شدت سرکوب و خنثی کند. احزاب سیاسی از همه جا سر درمی‌آورند، کتابهای مارکس و لنین همه جا بفروش می‌رسد، سازمانهای کمونیستی روزنامه منتشر می‌کنند، شوراها ی کاری بوجود می‌آیند، سازمانهای مختلف زنان بوجود می‌آیند، موج اعتراضی بالا می‌گیرد. تا اینکه در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ که يك کودتای خونین ضد انقلابی-اسلامی صورت می‌گیرد. هجوم می‌آورند و روزی ۳۰۰ نفر، ۵۰۰ نفر را در اوین و سراسر کشور اعدام می‌کنند، روزنامه‌ها را می‌بندند و مخالفینشان را تار و مار می‌کنند. این آن پدیده‌ای است که باعث شد جمهوری اسلامی امروز وجود داشته باشد. مقطع پیدایش و تثبیت جمهوری اسلامی، ۳۰ خرداد ۶۰ است، نه ۲۲ بهمن. ۲۲ بهمن انقلاب مردم است ولی از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ (که روز تیراندازی ارتش شاه به مردم و کشتار در میدان ژاله بود) تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ فاصله‌ای است که در آن نیروها و دولت‌های دست راستی سعی کردند جلوی انقلاب مردم را بگیرند. و بالاخره ۳۰ خرداد مقطعی است که این سرکوب صورت می‌گیرد.

خوب است یادآوری کنم که اعدام‌های حکومت اسلامی اساساً

این از جنایات عظیم قرن بیستم بود. قابل مقایسه است با آلمان نازی، قابل مقایسه است با کشتار در اندونزی، قابل مقایسه است با نسل‌کشی در روآندا، به مراتب وحشتناکتر از وقایعی است که در شیلی اتفاق افتاد. یکی از فجایع مهم و تراژدیهای مهم انسانی قرن بیستم است. زدند، سرکوب کردند، کشتند، در گورهای بدون نام و نشان دفن کردند، آدم‌های بسیار بسیار زیادی را، نازنین‌ترین و پرشورترین آزادیخواه‌ترین انسانها را، بقتل رساندند تا سر کار بمانند.

**راديو انترناسیونال:** زهرمان جمهوری اسلامی که الان بجان هم افتاده‌اند، در آن موقع، همه با هم در این سرکوب شریک بودند، منظورم جناح راست و دوم خرداد است که چند تا از دوی خردادها را اسم ببرم... بهزاد نبوی آن موقع سخنگوی دولت بود و الان از رهبران جبهه دوی خرداد است، مجاریان از سازمان دهندگان سازمان مخوف اطلاعات بود و خود خاتمی در دولت بود. چطور شد که اینها یکپارچه از سرکوب ۳۰ خرداد بیرون آمدند و الان بجان هم افتاده‌اند؟

**منصور حکمت:** جناح بندی همان موقع در جمهوری اسلامی وجود داشت ولی همین جناح‌بندی که الان می‌بینیم نبود. بطور مثال مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی و خط امامی‌ها در صف مقدم حکومت بودند. صف‌بندی‌ها طور دیگری بود. نهضت آزادی که الان بخشی از جبهه دوی خرداد است، خود اولین قربانی خط امامی‌هایی بود که خود آنها هم الان بخشی از جنبش دوی خرداد هستند. دولت آتموقع دست این خط امامی‌ها بود. منظورم کابینه است. همانطور که گفتید، بهزاد نبوی سخنگوی دولت رجایی بود. این پدیده دوی خرداد که بعداً بوجود آمده دربرگیرنده بسیاری از عناصر و محافلی است که در آن موقع سردمدار سرکوب بودند. خیلی از اینها که الان شاگرد ولتر شده‌اند و دموکرات شده‌اند و بخودشان می‌گویند روزنامه نگار، پاسدار و بازجو و شکنجه‌گر و مسئول اعدام مردم بودند. در نتیجه این تجربه

از صفحه ۴ ۳۰ خرداد ۶۰ گفتگو با ...

## در دهمین سالگرد مرگ منصور حکمت

در ستایش از مبارزه برای  
شریفترین آرمانهای بشری  
در گرامیداشت عمری تلاش برای  
آزادی و برابری و سوسیالیسم  
با ما همراه شوید

زمان: جمعه ۶ جولای، ساعت ۷ عصر

مکان: استکهلم، هوسبی ترف Husby Träff

تلفن تماس: سیما بهاری 0707432547

حزب کمونیست کارگری ایران



## جمهوری اسلامی ایران به جرم جنایت علیه بشریت محاکمه می شود! دادگاه "ایران تریبونال": لندن، ۱۸ تا ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲

جهانی‌شان چشم بر ۳۳ سال جنایات رژیم اسلامی در ایران بسته اند، خانواده جانبختگان و جان بدربرندگان جنایات این رژیم در کمال شجاعت رژیمی را که هنوز در حاکمیت است به دادگاه می‌کشند.

حزب کمونیست کارگری ایران برگزاری دادگاه "ایران تریبونال" را به خانواده‌های جانبختگان دهه شصت، همه مردم ستمدیده ایران و به همه آزادیخواهان تبریک می‌گوید و دست همه کسانی که در برگزاری آن تلاش کردند را می‌فشارد. حزب کمونیست کارگری ایران از همه احزاب و سازمانها و فعالین سیاسی دعوت میکند که از این کارزار حمایت کنند.

حزب کمونیست کارگری ایران  
۲۰ خرداد ۹۰، ۹۱  
ژوئن ۲۰۱۲

برای تماس با کارزار  
به آدرس زیر مراجعه کنید.  
[info@irantribunal.com](mailto:info@irantribunal.com)

دکتر هدایت متین دفتری و پروفیسور کادر اسمال (ژوئیه ۲۰۱۱ در اثر سکت قلبی در گذشت)، این دادگاه مردمی را سازماندهی کرده و با دعوت از شخصیت‌های حقوقی و غیرحقوقی و قضات سرشناس جهانی همراه با یک تیم دادستانی متشکل از هشت حقوقدان ایرانی و غیرایرانی به سرپرستی پرفیسور پیام اخوان و سیر جفری نایس، آن را برگزار می‌کنند. در این دادگاه بیش از صد شاهد شامل خانواده‌های جانبختگان و جان بدربرندگان دهه شصت حضور خواهند یافت.

برگزاری دادگاه "ایران تریبونال" گام مهمی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران و پیش درآمدی برای محاکمات گسترده‌تر همه آمران و عاملان بیش از سه دهه جنایت و آدم‌کشی سیستماتیک در ایران است. نفس برگزاری این دادگاه گام مهمی در مبارزه علیه جمهوری اسلامی و در جهت اجرای عدالت است. اگر دول غربی همراه با سازمانهای

سرانجام و در نتیجه تلاش عده ای از خانواده‌های بازماندگان جنایات جمهوری اسلامی و شماری از کسانی که از جنایات رژیم جان بدر بردند و با حمایت و همکاری فعالین سیاسی اجتماعی، دادگاهی برای رسیدگی به جنایات جمهوری اسلامی برگزار می‌گردد. دادگاه "ایران تریبونال" در دو مرحله صورت می‌گیرد. مرحله اول ۱۸ تا ۲۲ ژوئن ۲۰۱۲ در سازمان عفو بین الملل در لندن و مرحله دوم، چهار ماه پس از آن و در ماه اکتبر در لاهه برگزار می‌گردد.

در اطلاعیه ای که "کارزار مردمی ایران تریبونال" در تاریخ ۱۰ آوریل سال جاری منتشر کرده است، از جمله آمده است: "یک تیم بین المللی حقوقی، متشکل از سرشناس ترین و مجرب ترین حقوقدانان بین المللی و ایرانی؛ پرفیسور جان کویر، پرفیسور ریچارد فالک، سیر جفری نایس، پرفیسور اریک دیوید، پرفیسور پیام اخوان، دکتر نانسی هورماشیا،

از زمانی که سران حکومت فکر میکنند، محاکمات آزاد مردم برای رسیدگی به جرائم ضد بشری اینها شروع خواهد شد. اینها کسانی نیستند که بتوانند پولهایشان را بردارند و بروند لس آنجلس. سر و کار بسیاری از اینها دیر یا زود به محکمه‌های مردم می‌افتد. یکی از قلمروهایی که باید در این دادگاهها به آن پرداخته شود، ماجرای ۳۰ خرداد است و اینکه هر کدام از این افراد در مورد آن تاریخ چه میدانند، در آن تاریخ چه نقشی داشته، و چه چیزی را میتوانند علنی و افشا کند و از درد آن فاجعه تاریخی برای جامعه کم کند.

**راديو انترناسیونال:** حزب کمونیست کارگری يك کمپین افشای واقعه ۳۰ خرداد و گرامیداشت جانبختگان ۳۰ خرداد سازمان داده است. هدف از این کمپین چیست؟

**منصور حکمت:** فکر میکنم ۶۰-۷۰ درصد مردم کسانی هستند که ۳۰ خرداد را یادشان نیست. ولی این مقطع مهمی در پیدایش جمهوری اسلامی است. ما میخواهیم این را به نسل امروز در ایران و جهان یادآوری کنیم که جمهوری اسلامی که امروز سر کار است محصول يك جنایت بزرگ ضد بشری است. این اولاً باید بخاطر بیاید، ثبت باشد، گفته شده باشد، افشا بشود و فراموش نشود.

ثانیاً این آدمها هنوز در صحنه هستند. همان آدمهایی که ۳۰ خرداد ۶۰ به بعد آن قتل و جنایت را سازمان دادند هنوز سیاستمداران آن کشورند. وکیل مجلس‌اند، در کابینه‌اند، رئیس قوه قضائیه‌اند، رهبرند، رئیس ارتش‌اند، سران سپاه پاسداران‌اند. نبرد با اینها ادامه دارد. پرونده اینها نزد مردم مفتوح است، پرونده عاملین جنایت ۳۰ خرداد. اینهم یکی از عرصه‌های مبارزه علیه حکومت اسلامی، علیه بنیادهاش، علیه شخصیت‌هایش از خمینی و بهشتی، تا خاتمی و خامنای و رفسنجانی و گیلانی، و همه کسانی است که در این روند نقش داشته‌اند و این بخشی از جدال ما با جمهوری اسلامی است.

مشترک هر دو جناح است. دوم خرداد همانقدر در سرکوب ۳۰ خرداد سهیم است و همانقدر اصل و نسبش به ۳۰ خرداد میرسد که امثال لاجوردی و گیلانی و خمینی و خامنه‌ای. این دولت اینها بود. خمینی، که اسمش باید بعنوان يك مرتجع جلاد و جنایتکار علیه بشریت در سینه تاریخ ثبت بشود، در رأس این حرکت بود و کل این جماعت دنبالش سینه می‌زدند.

فکر میکنم که خیلی مهم است مردم ایران آن تاریخ را ورق بزنند، این آدمها را در این بیست سال مرور کنند، و بخصوص ماهیت اختلافات امروز اینها را بشناسند.

در مقطع ۳۰ خرداد اینها با هم اختلافی بر سر این نداشتند که حکومت اسلام را با کشت و کشتار علیه آزادیخواهی مردم سر پا نگهدارند. اینکار را کردند. الان هم، تحت شرایط متفاوتی تلاششان همین است. میخواهند حکومت اسلام را در مقابل آزادیخواهی مردم سر پا نگاه دارند.

**راديو انترناسیونال:** آیا میشود گفت که به این ترتیب دوم خردادها از سیاست خودشان در ۳۰ خرداد پشیمان هستند و فکر میکنند باید طور دیگری عمل میکردند؟

**منصور حکمت:** ابد! دوم خردادها الان خودشان با افتخار به شما خواهند گفت که همان ۳۰ خردادها هستند. از ۳۰ خرداد ابراز پشیمانی نمیکنند، البته بعدها در دادگاههایشان خواهند کرد، ولی الان نمیکنند. الان کاری نمیکنند که از "خودیت" خودشان کم کنند. ۳۰ خرداد نهایتاً همان شاخصی است که خودی و غیر خودی را تعریف میکند. تعریف خودی کسی است که از "نظام" در مقابل مخالف دفاع کرده است و ۳۰ خرداد مهمترین مقطع این پدیده است. ۳۰ خرداد مقطع تولد جمهوری اسلامی است. اگر کسی از این جماعت علیه ۳۰ خرداد بایستد دارد از جرگه خودی‌ها یا بیرون میگذارد.

بنظر من دیر یا زود، و خیلی زودتر

**اساسی سوسیالیسم انسان است.  
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن اختیار به انسان است.**



هجدهم

بالاخره خمینی جام زهر را سر کشید و جنگ ایران و عراق به پایان رسید. اما این موضوع نه تنها برای ما امنیتی به ارمغان نیاورد، بلکه شرایطمان را سخت تر هم کرد. در حول و حوش کنگره ششم کومله که بسیاری از کادرها و اعضای رهبری حزب از جمله خود منصور حکمت در اردوگاه بوتی بودند، این اردوگاه توسط هواپیماهای عراقی بمباران شد و تعدادی از رفقایمان کشته و عده بیشتری زخمی شدند. کاملاً شانس منصور حکمت و اعضای رهبری از این ماجرا جان سالم به در بردند. ظاهراً دولت عراق که دیگر مانند گذشته به وجود ما احتیاج نداشت، می خواست از ما زهر چشم بگیرد و تهدید کرده بود که اگر با پیشمرگان کرد رابطه بگیریم و یا اگر بخواهیم در میان مردم ادبیات کمونیستی پخش کنیم، ما را می زند. از قرار معلوم در خانه گردی عده ای از فعالین چپ عراقی در شهرهای عراق ادبیات منصور حکمت را پیدا کرده بودند و اینرا دلیلی بر نقض قرارداد دیپلماتیک بین ما می دانستند و می خواستند کومله را از این بابت تحت فشار بگذارند.

واقعیت این بود که منصور حکمت و کمونیسم او در میان چپهای عراقی طرفدارهای زیادی داشت و یک قطب قوی کمونیستی حول حزب کمونیست و نوشته های منصور حکمت شکل گرفته بود. خیلی از فعالین کمونیست بخاطر خواندن ادبیات منصور حکمت فارسی یاد گرفته بودند و نوشته های او از جمله بحشهای شوروی به زبانهای کردی و عربی ترجمه شده بود و دست به دست میگشت. دولت عراق هم اینرا می دانست و تلاش داشت با بمباران اردوگاههای ما، ما را بترساند. منصور حکمت که بخاطر شرکت در کنگره ششم به کردستان برگشته بود، قبل از تشکیل این کنگره و به دلیل ناامن

## زندگی نامه من

### (بخش هجدهم)

بودن شرایط به اروپا برگشت. او اصرار داشت که اردوگاهها را سبکتر کنیم و تلاش کنیم وابستگیمان را به دولت عراق در حد خیلی پائینی نگه داریم.

کنگره ششم را در یکی از شهرها برگزار کردند و اردوگاه بوتی که محل استقرار رادیو هایمان هم بود، در حال آماده باش به سر می برد. معمولاً روزها اردوگاه را تخلیه می کردند و سعی می کردند برنامه های رادیو را شبها ببندند.

عصر یکی از همین روزها بود که غرش هواپیماها بار دیگر دلهای همه ما را لرزاند. هواپیماها از بالای روستای گولان رد شدند و به طرف اردوگاه بوتی رفتند. می دانستیم که فاجعه بزرگی در حال رخ دادن بود. نفس در سینه ها حبس شده بود و با وجود اینکه چیزی نمی دیدیم، اما از روی صداها و غرش هواپیماها و صدای انفجار می دانستیم که جانی را زده اند. منتظر بودیم ببینیم، کجا. زیاد طول نکشید. در عرض کمتر از پنج دقیقه معلوم شد که اردوگاه بوتی را زده اند و به مرکز پزشکی دستور داده شد که یک تیم را سریعاً برای کمک به زخمیها به آنجا بفرستد. محسن میلانی پزشکساز بوتی بود، اما یک نفر برای آنهمه زخمی کافی نبود و من و دکتر شاکری سریعاً آماده شدیم که به کمک او برویم. با وجود اینکه قرار نبود در جنگ شرکت کنیم، اما شرایط نظامی ایجاب می کرد، مسلح به ماموریت برویم. من حمایلم را بستم و اسلحه ام را روی دوشم انداخته و سپس کوله پشتی سنگین پزشکی را هم روی کولم انداختم و پشت وانتی که قرار بود ما را برساند بوتی نشستم. تمام مسیر راه پر بود از مردم روستاهای اطراف که در حال فرار بودند و با صدای بلند در مورد بمباران و احتمالات آن حرف می زدند. آنها که بیشتر از ما در آن موارد تجربه داشتند، به ما گفتند بمباران شیمیائی بوده و از ما خواستند به محل حادثه نرویم. می گفتند شما هم مسموم می شوید. اما ما می بایست برویم. دوستانمان احتیاج به کمک ما داشتند. مردم به هرکدام از ما دستمالی خیس دادند

که جلوی دهانمان بگیریم. می گفتند احتمال مسمومیت را کمتر می کند.

وقتی ما رسیدیم بوتی، هوا دیگر داشت تاریک میشد و بوی تند و زننده مواد شیمیائی فضا را پر کرده بود. رفقائی که هنوز حالشان خوب بود و داشتند افراد مسموم را از اردوگاه خارج می کردند به پیشواز ما آمدند و به ما گفتند عده ای را در یکی از چادرها در همان ورودی اردوگاه گذاشته اند که به گولان منتقل شوند. ما به سراغ آنها رفتیم و خیلی زود معلوم شد که مواد شیمیائی استفاده شده در این بمباران چه تاثیرات مخربی می تواند بر انسان بگذارد. صورتهای افراد مسموم بخاطر نرسیدن اکسیژن به آنها تقریباً سیاه شده بود و دچار حمله های هیستریک خنده و گریه می شدند که در آن شرایط خیلی جلوه وحشتناکی داشت. حتی کسانی که قیافه های کاملاً معمولی داشتند هم بعضاً مسموم شده بودند و علائم بیماری را در خود داشتند. نگاهی به مردمک چشم کافی بود که نشان دهد فرد مسموم شده است یا نه؟ خیلی سریع تنها کاری که از دست ما بر می آمد (تزریق آتروپین) را برای کسانی که مسموم شده بودند، انجام دادیم و آنها را روانه گولان کردیم.

سعی کردیم برآوردی از تعداد تلفات بکنیم. اما در آن مرحله هنوز خیلی زود بود و کسی اطلاعی از آمار واقعی تلفات نداشت. می بایست به داخل اردوگاه برویم و دنبال کسانی که ممکن بود در چادرها و مقرها گیر افتاده باشند بگردیم و به کسانی که احتمالاً احتیاج به کمک داشتند، یاری برسانیم. دکتر شاکری با احتیاط پیشنهاد کرد که شاید بهتر باشد ما همانجا بمانیم و دیگران بروند و زخمیها را بیاورند پیش ما برای درمان. این پیشنهاد بنظر من (که طبق معمول در آن نوع شرایط بیشتر از احساس دنباله پیروی می کردم تا از عقلم) نامعقول می آمد. با تغییر به او گفتم یعنی چی؟ مردم آنجا به ما احتیاج دارند و ممکن است نتوانند خودشان را به ما برسانند. ما باید برویم و آنها را پیدا کنیم. محسن هم که به ما ملحق شده بود و خودش تا آن ساعت چندین نفر را از درون چادرها بیرون آورده بود و مداوا کرده بود، با



همدیگر انجام دادیم و با آخرین سری مسمومین به اردوگاه گولان برگشتیم. وقتی دکتر اردلان ماجرا را فهمید، از دست ما خیلی عصبانی شد. اینکه مثل "گاو" سرمان را پائین انداخته بودیم و به قلب محل حادثه رفته بودیم و خودمان را مسموم کرده بودیم از نظر او خیلی غیر حرفه ای و احمقانه می آمد. با وجود اینکه تقصیر اصلی با من بود، اما خشم و غضب او بیشتر متوجه دکتر شاکری بیچاره شد. آخه هرچه باشد او مسئول تیم پزشکی بود و نمی بایست به حرف من گوش می کرد. بهرحال همان دم در همه ما را به حمام فرستادند که خودمان را بشوریم و تمام لباسهای تنمان را در آورده و لباس تمیز بپوشیم و بعد اجازه ورود به درمانگاه را پیدا کردیم. نمی دانم دکتر اردلان از کجا به این سرعت این تصمیم عاقلانه را گرفته بود که نگذارد کسی با لباس آلوده اش وارد درمانگاه شود. تمام لباسهای آلوده را به دستور او سوزانیدیم و هرکس از بوتی می آمد، حتی کسانی که مسموم نشده بودند، ناچار بودند حمام کنند و لباسشان را عوض کنند بعد وارد محوطه پزشکی شوند.

مرکز پزشکی که چه عرض کنم، مثل تیمارستان شده بود. جمعیت فراوانی از افرادی که هرکدام رفتاری عجیب تر از دیگری داشتند درهم می لولیدند. عده ای با صدای بلند و هیستریک می خندیدند. خنده آنها دیگران را هم تحریک می کرد و آنها هم شروع به خنده می کردند که اگر سریعاً جلوی آن گرفته نمی شد، می توانست منجر به خفگی شود. چون شدت خنده بالا بود و عضلات گردن را سفت می کرد و امکان نفس کشیدن را از انسان می گرفت. گاهی وقتها پزشکیاران و یا افراد امدادگر برای اینکه جلوی این خنده را بگیرند، ناچار می شدند دستشان را توی دهان فرد فرو کنند. تاثیر مواد

من موافق بود. بیچاره دکتر شاکری که در اصل حق با او بود، خیلی زود پیشنهادش را پس گرفت و قرار شد به درون اردوگاه رفته و تقسیم شویم و نقاط مختلف آنرا بگردیم.

هوا دیگر کاملاً تاریک شده بود، و تنها منبع روشنائی که من داشتم یک چراغ قوه بود که با آن سعی می کردم، در گوشه و کنار چادرها و مقرها افرادی را که ممکن بود بیهوش باشند و یا حتی مرده باشند پیدا کنم. با یک دست دست دستمال خیسی را که یکی از اهالی منطقه به من داده بود، جلوی دهانم گرفته بودم و با دست دیگرم چراغ قوه را نگه می داشتم. از شدت اینور و آنور دویدن عرق کرده بودم و کوله پشتی پزشکی و اسلحه ام بر دوشم سنگینی می کردند و شانه هایم را خم کرده بودند. این یکی از مخوف ترین شرایطی بود که تا آن موقع در آن قرار گرفته بودم. تصور اینکه هر لحظه ممکن بود چشمم به جنازه سیاه شده و در هم پیچیده یکی از رفقایم بیافتد، خون را در رگهایم یخ می کرد. از ترس و خستگی و آلودگی هوا به نفس نفس افتاده بودم و چشمهایم بشدت میسوخت. گاهی وقتها یکی صدای زد و کمک میخواست. من میدویدم و فرد مسموم و کسانی که دور و بر او بودند را در تاریکی پیدا می کردم و با چراغ قوه آنها را معاینه و مداوا می کردم و به طرف ورودی اردوگاه می فرستادم که به مرکز پزشکی منتقل شوند.

نمی دانم چند ساعت طول کشید تا بالاخره به این نتیجه رسیدیم که دیگر کسی نمانده است و دور هم جمع شدیم تا ببینیم چکار باید بکنیم. دیگر کاملاً معلوم بود که ما سه نفر تیم پزشکی هم مسموم شده بودیم. مردمکهای چشممان و آبریزش و سوزش شدید چشم و بینی مان، خبر از مسمومیت بدی میداد. همانجا به همدیگر آتروپین زدیم و معالجات فوری و ضروری را برای

## اخبار کارگری از شهرهای کردستان

### گزارشی از شرایط فلاکت بار کارگران شرکت پخش مین در شهر سنندج

تحلیل بردگی به کارگران از سوی آنان میکنند.

کارگران شرکت پخش متین غلیبرغم ۱۴ ساعت کار روزانه بدون دریافت حداقل دستمزد، از دریافت سنوات، عیدی و پاداش سالیانه، اضافه کاری، حق عائله مندی و مرخصی سالیانه و تعطیلات رسمی محروم هستند و بدلیل وجود بیکاری گسترده و وجود شرایط بسیار سخت برای گذران زندگی و عدم رسیدگی اداره کار به شکایات آنها بناچار در این شرکت مشغول بکار هستند.

اتحادیه آزاد کارگران ایران  
۱۹ خرداد ۱۳۹۱

### کارگران پورس در اعتراض به شرایط مشقت بار خود در مقابل اداره کار سنندج دست به تجمع زدند



اتحادیه آزاد کارگران ایران: کارگران شرکت ریسندگی پورس از ساعت ۱۴ ظهر دیرروز ۱۷ خرداد، در اعتراض به شرایط مشقت بار خود اقدام به خاموش کردن دستگاههای تولید کرده و دست به اعتصاب زدند. این کارگران در ادامه اعتصاب خود و بدنبال بی توجهی کارفرما به خواست هایشان صبح امروز ۱۸ خرداد ماه اقدام به برپایی تجمع اعتراضی در مقابل اداره کار سنندج کردند. این کارگران پس از تجمع در مقابل اداره کار از میان خود سه نفر از همکارانشان را به عنوان نماینده جهت مذاکره در اداره کار و تسلیم شکایت از کارفرما انتخاب کردند.

بنا بر آخرین خبر رسیده به اتحادیه آزاد کارگران ایران، کارگران پورس پس از اعتراض در مقابل اداره کار و شکایت از کارفرما در این اداره حوالی ظهر امروز به تجمع خود پایان داده و عازم کارخانه

صفحه ۸

## زندگی نامه...

از صفحه ۶



شیمیائی بر افراد مختلف، متفاوت بود. بعضیها به جای خنده، می گریستند. ناگهان و با صدای بلند شروع به هق هق گریه می کردند که به همان اندازه خطرناک بود. عده ای دچار حمله های عصبی شده بودند و دست و پایشان بی اراده تکان می خورد. عده ای استفراغ می کردند و تعدادی دچار ناراحتیهای ادراری شده بودند.

مسمومیت من زیاد شدید نبود. با وجود این آنتش احساس می کردم مرگ را دارم می بینم. نمی توانستم یک لحظه دست و پام را آرام روی تخت بگذارم و بخوابم. انگار دستی غیبی از درون داشت با رشته اعصاب من بازی می کرد. انگار هر پنج دقیقه یکبار شوک الکتریکی به من وارد کرده باشند، تمام عضله های بدنم منقبض می شد و با حرکتی سریع و خارج از اراده دست و پام هر کدام به طرفی پرواز می کرد. وقتی خمیازه می کشیدم، نمی توانستم دهانم را ببندم. کنترل بر عضلات دهان و گردنم نداشتم و احساس می کردم نمی توانم نفس بکشم. ناچار بودم با دست دهانم را دوباره جمع کنم. و از ترس اینکه مبادا در خواب دهانم باز بماند و نتوانم نفس بکشم، سعی می کردم خواب نروم. آنتش خیلی طولانی بود و بنظر نمی رسید هیچوقت به پایان برسد. وقتی داردم با مرگ دست و پنجه نرم می کنید، لحظه ها و دقیقه ها بسیار به آرامی پیش می روند. از همه بدتر این بود که کسی وقت نداشت پیش من بنشینند و دستم را بگیرد و به من دلگرمی بدهد. تعداد کم پزشکیاران مثل فرفره در اطراف می چرخیدند و به کسانی که حالشان از من بدتر بود رسیدگی می کردند. بغیر از کادر پزشکی، کس دیگری آن اطراف نبود. دلم می خواست علی آنجا باشد و از اینکه بدون دیدن او بمیرم، دلم می گرفت.

روز بعد، خبر دردناک تلفاتی که در این بمباران داده بودیم و تعداد کشته ها و زخمیها رسید. مجموعا بیست و سه نفر از

کمیونستهای برجسته و انسانهای دوست داشتنی و عزیز در این ماجرا جان خود را از دست دادند. کسانی مانند ناصر مردوخ که من شخصا خیلی دوستش داشتم و برایش احترام ویژه ای قائل بودم، جزء کشته شدگان بودند. تعداد کسانی که مسموم شده بودند هم خیلی زیاد بود. اکثریت ساکنان بوتی و هر کسی که از آنجا رده شده بود به درجات کم و زیاد مسموم شده بودند. نا آشنائی با گاز شیمیائی و تاثیراتی که این گاز می توانست بر بدن انسان بگذارد، آنرا بیش از هر چیزی ترسناک می کرد. هر نوع علائم غیر عادی در بدنمان را تا مدت ها ناشی از گاز شیمیائی می دانستیم و نگران میشدیم. من حتی سالها بعد از آنهم، وقتی حامله بودم و دکترها گفتند جنین در شکم رشد نمی کند، وحشت زده به یاد فیلمها و داستانهای افتادم که نشان می داد چند دهه بعد از بمباران هیروشیما، ژاپنیها هنوز گاهای بدون دست و پا و ناقص دنیا می آمدند و نتیجه گرفتم بچه من هم ممکن است بخاطر تاثیرات بمباران شیمیائی ناقص دنیا بیاید.

از آنجا که مرکز پزشکی در گولان بسیار کوچک بود و امکانات خیلی محدودی داشت، همان روزهای اول افرادی را که بدتر مسموم شده بودند به شهرهای سلیمانیه و بغداد برای معالجه فرستادند. اما تنها ضرر فیزیکی و از دست دادن دوستانمان و تعداد زیاد مسمومین نبود که ما را دل شکسته و خشمگین و ناراحت می کرد. آنچه بیش از همه ما را لرزاند و به وحشت انداخته بود، ناامنی و نامعلوم بودن آینده ما و اردوگاهایمان بود. تا آنزمان می دانستیم که داریم با حکومت ایران می جنگیم و در این رابطه بخاطر جنگ ایران و عراق و نیاز عراق به

کسانی مانند ما، اینور مرز و در اردوگاههای مرکزی احساس امنیت نسبی می کردیم و یا لاقط تنها از توپ باران ایران می ترسیدیم. اما با بمباران بوتی، بنظر می رسید دولت عراق هم ما را نشانه کرده است و بر همه ما روشن بود که اگر عراق می خواست می توانست یک روزه همه ما را از بین ببرد. برای دولت صدام حسین که با یک بمباران شیمیائی نصف شهر حلبچه را از بین برده بود، کشتن و سر به نیست کردن چند صد نفر پناهنده سیاسی کار زیادی نداشت. مخصوصا که این پناهندگان، فعالین یک حزب کمیونستی باشند که بخود جرات داده باشند در دنیای ضد کمیونستی اواخر دهه ۱۹۸۰ خود را پیروان راستین مارکس بنامند. اگر هم صدام حسین همه ما را می کشت، دل غربی نه تنها خم به ابرو نمی آوردند، بلکه چه بسا خوشحال هم می شدند. رژیم عراق هیچ جا رسما به ما اعلان جنگ ن داده بود، اما دیگر کاملا مسلم بود که ما را عامدانه و در معادلات سیاسی خاصی مورد هدف قرار می دهد. از یک طرف گردان شوان را عملا به کشتارگاه فرستاد و حاضر به کمک به آنها نشد و از طرف دیگر اردوگاه بوتی را دوبار، یک بار با بمبهای معمولی و یکبار شیمیائی، بمباران کرد. دفعه اول در جواب تلاشهای دیپلماتیک ادعا کرده بود که اشتباهی اردوگاه ما را زده و در واقع می خواسته محل استقرار یکی از سازمانهای کرد اپوزیسیون عراقی را بزند. اما اینبار دیگر همه می دانستیم که به قصد از بین بردن ما و مخصوصا به قصد از بین بردن رهبران حزب کمیونست ایران، اردوگاه ما را زده است.

ادامه دارد

## از صفحه ۷ اخباری کارگری...

شدند. کارگران پریس تا رسیدن به خواست هایشان مصمم به ادامه اعتصاب هستند.

کارگران پریس ۹ ماه است دستمزدهای خود را دریافت نکرده اند. این کارگران خواهان پرداخت دستمزدهای معوقه خود، عیدی و بن و پاداش سال نود و پرداخت مانده مرخصی های چهار سال گذشته خود هستند.

لازم به یادآوری است دیروز و بدنبال اعتصاب کارگران، کارفرما در کمال خونسردی و بی تفاوتی محض به شرایط بسیار مشقت بار آنان برای گذران زندگی اعلام کرد: من فقط میتوانم یک ماه از دستمزدهای معوقه شما را آنهم به شرط بالا بردن راندمان تولید پرداخت کنم که این امر خشم کارگران را برانگیخت و آنان در ادامه اعتصاب خود امروز در مقابل اداره کار سنندج دست به تجمع اعتراضی زدند.

اتحادیه آزاد کارگران ایران  
۱۸ خرداد ۱۳۹۱

## گزارشی از شرکت صنایع فلزی سنندج

بنا به گزارش رسیده، سی نفر از

کارگران شرکت صنایع فلزی که ۲۳ نفر از آنها مرد و ۷ نفر دیگر زن می باشند، سه ماه است که حقوق دریافت نکرده اند. کارگران این شرکت علیرغم ساعت کار طولانی تنها ۳۵۰ هزار تومان دستمزد دریافت می کنند که البته این دستمزد برای کارگران زن ۲۷۰ هزار تومان است. همه کارگران بایستی ماهانه ۳۰ هزار تومان از حقوقشان را بابت حق بیمه خود پرداخت کنند. لازم به ذکر است که شرکت صنایع فلزی در زمینه ساخت تابلوهای علائم راهنمایی و رانندگی و در کل تابلوهای اداره راه مشغول به فعالیت است و در شهرک صنعتی شماره یک شهر سنندج واقع می باشد.

## اعتصاب کارگران شرکت پاریسان در نیروگاه سنندج

بر اساس گزارش رسیده تعداد ۱۰۰ نفر از کارگران شرکت پاریسان، وابسته به نیروگاه سیکل ترکیبی سنندج، واقع در روستای قلیان، در اعتراض به سه ماه حقوق معوقه و عدم پاسخگویی کارفرمایان خود مبنی بر مطالبه سی حقوق آنان، از تاریخ ۱۳/۳/۹۱ دست به اعتصاب زده و خواستار احقاق

حقوق و مطالبات خود شدند. کارگران اعلام داشتند تا دریافت تمامی مطالبات خود به اعتصابشان ادامه خواهند داد.

## تهدید به اعتصاب کارگران ژیان پیمانکار سد ژاوه

به گزارش رسیده، حدود ۴۰۰ نفر از کارگران شرکت ژیان، ۴ ماه دستمزد و همچنین عیدی و سنوات خود را دریافت نکرده اند. این کارگران اعلام کرده اند که اگر تا روز شنبه مطالبات معوق آنان پرداخت نشود دست به اعتصاب خواهند زد.

شرکت ژیان یکی از پیمانکاران حاضر در پروژه سد ژاوه واقع در جاده سنندج- کامیاران می باشد که در قسمت تزریق و حفاری مشغول به کار می باشد.

## مرگ کارگر ساختمانی بر اثر سقوط در پناه

بنا به خبر رسیده در تاریخ ۱۶/۳/۹۱ کارگری به نام ماح میرزایی ۲۷ ساله اهل کامیاران، در هنگام کار در ساختمانی در شهرستان پناه بر اثر اتصال سیم بالابر از ساختمان ۶ طبقه سقوط کرده و متأسفانه جانش را از دست می دهد. وی متأهل و دارای ۲ فرزند می باشد. از سایت کمیته هم‌هنگی

## شماره حساب و تلفن تماس برای کمک مالی

## سوئد:

Sweden  
Post Giro: 6396060-3  
account holder: IKK

برای کمک مالی به کانال جدید در سوئد همچنین میتوانید با فواد روشن با شماره تلفن ۰۷۰۸۲۷۱۴۵۳ تماس بگیرید، تا با دادن شماره حساب خود اتوماتیک هر مقدار که مایل باشید از حساب شما برداشته شود.

## آلمان:

Germany  
Rosa Mai  
Konto. Nr.: 583657502  
Bankleitzahl: 37010050  
Post Bank

## کانادا:

Canada  
ICRC  
Scotiabank  
4900  
Dixie Rd, Mississauga  
L4W2R1  
Account #: 843920026913

## هلند:

Bank: RABOBANK  
Darande hesab: FVIVN  
Shomare hesab: 151350248  
Adres: EINDHOVEN  
IBAN No: NL774 RABO 0151350248

## آمریکا:

Bank of America  
G Street, Blaine, Wa 98230277  
phone # 1-360-332-5711  
Masoud Azarnoush  
Account number : 99-41581083  
wire: ABA routing # 026009593  
Nrsswift code : BOFAUS

## شماره حساب انگلیس

## ویژه کمک از انگلیس و از هر کشور دیگر:

England  
Account nr. 45477981  
sort code: 60-24-23  
Account hold: wpi  
branch: Wood Green  
Bank: NatWest  
NWBK IBAN: GB 77 NWBK6024235477981  
BIC: NWBK GB 2L

سوالی دارید میتوانید با شماره های زیر تماس بگیرید:

## از اروپا:

سیامک بهاری: ۰۰۴۶۷۳۹۸۶۸۰۵۱

## کانادا و آمریکا:

فاتح بهرامی: ۰۰۱۴۱۶۷۲۹۷۲۵۷

مصطفی صابر: ۰۰۱۶۰۴۷۳۰۵۵۶۶

## از ایران:

عبدل کلپریان: ۰۰۳۵۸۴۰۵۷۵۸۲۵۰

همکار نشریه ایسکرا: آوات فرخی

E-Mail: awat.farokhi@yahoo.com

تغییر فرکانس کانال جدید

از تاریخ - سه شنبه ۱۲ ژوئن ۲۰۱۲ (۲۳ خرداد) کانال جدید فقط در فرکانس جدید پخش خواهد شد. تا آن تاریخ در دو فرکانس فعلی و جدید همزمان پخش می گردد.

فرکانس جدید:

هات برد ۸

فرکانس: 11470

ترانسپوندر: 155

Polersation: V

سسمل ریت: 27500

کانال جدید بعد از ۱۲ ژوئن (۲۳ خرداد) در فرکانس قدیم قابل مشاهده نخواهد بود

تغییر فرکانس کانال جدید را وسیعا به همه اطلاع بدهید.



مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد جمهوری سوسیالیستی!